بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

19/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث رفع

**ادله برائت (حدیث رفع)**

**روایت دعائم الاسلام**

بحث در مورد حدیث رفع بود. عبارت های حدیث رفع را عرض کردیم. یک نقل دیگری از حدیث رفع پیدا کردم در دعائم الاسلام جلد 2 صفحه 95.

**قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع رَفَعَ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَرْبَعاً مَا لَا یَسْتَطِیعُونَ وَ مَا اسْتُکْرِهُوا عَلَیْهِ وَ مَا نَسُوا وَ مَا جَهِلُوا حَتَّی یَعْلَمُوا‌**

این هم یکی از تعبیرات دیگر این روایت. خب این تعبیراتی که در این روایت وارد شده است آن فعل که ما داشتیم خب به چند شکل بود. یکی وَضَعَ یا وُضِعَ. رَفَعَ یا رُفِعَ. عفی. تجاوز. اسقط و تعبیرات مختلفی که ما ذکر کردیم. عمده تعبیراتی که در این روایات هست دو تعبیر است. عمده تعبیرات تعبیر رفع و وضع است. وَضَعَ و رَفَع. اینجا چند مرحله بحث داریم. یکی اینکه این رفع و وضع به چه چیزی متعلق می شوند. متعلقشان خب در کلمات آقایان متأخر، اصولی ها متعلق رفع را مثلا تکلیف وجوب الزام تحریم و امثال اینها گرفته اند. من فرصت نکردم کامل این بحث را نگاه کنم چون خیلی خیلی پیدا کردن مواردش سخت بود. یک مقداری با جستجوهای ناقصی که انجام دادم خیلی خیلی ناقص، جایی ندیدم که رفع در لسان روایات به تکلیف تعلق گیرد. یا وضع به تکلیف تعلق گیرد. تو استعمالاتی که هست رفع و وضع البته یک مورد فقط رفع را دیدم به تکلیف تعلق گرفته است آن در کلام حشام بن حکم هست به ضرار که از کمال الدین صفحه 365 تعبیر رفع التکلیف عن الخلق دارد. من می گویم با این تتبع بسیار ناقصم فقط همین یک مورد را پیدا کردم که رفع را،

سوال: چه فرمودید؟

پاسخ: رفع التکلیف عن الخلق. یک عبارت مفصلی دارد که تعبیر رفع التکلیف عن الخلق را آنجا در کلام حشام وارد شده است. اما در چیزهای دیگر رفع را متعلقش عمل هست. قبل

از این یک مطلب بگویم رفع گاهی اوقات به امور تکوینی تعلق می گیرد مثل اینکه رفع العله. بیماری را از یک گروه برداشتن. رفع الداء رفع البلا، رفع الرجس، رفع الجزام، ان الله رفع الجزام عن الیهود و اکرهم الثلق. این هم یک روایتی بود. خب اینها یک سری رفع هایی هست رفع تکوینی. یک چیز مشقت دار و سختی داری که متوجه انسان ها هست آن را از انسانها برداشته اند. خب این یک جور است. یک جور دیگری رفع، رفعی هست که در واقع یک نوع رفع تکوینی است ولی رفع تکوینی است که می تواند معلول اعمال انسان باشد. مثل رفع عذاب. حالا آنها رفع هایی هست که به اعمال ربطی ندارد ولی بعضی چیزهایی که به اعمال انسان مربوط است. من مات یوم الجمعه او لیله الجمعه رفع عنه عذاب القبر. عذاب قبر خب به هر حال می تواند رفع به این معنای رفع تکوینی است ولی رفعی است که معلول اعمال انسان هست.

سوال:...

پاسخ: یعنی عذاب قبر معلول...

سوال:...

پاسخ: حالا دیگر آن را نمی دانم. چون آن ها را کار نداشته باشید بحث اینکه خدا بیامرزد اموات شما را مادر بزرگ ما یک موقعی صحبت این بوده است که من را چجوری دفن کنید و اینها یکی گفته بود شما بمیرید ما خودمان می دانیم که چجوری دفن کنیم!

این یک جور که رفع عذاب. یک جور دیگری هست رفع تبعه عمل. این هم حالا رفع یا وضع. در صحیفه سجادیه در دعای نسبت به والدین این تعبیر هست

**اللهم و ما تعد یا علی فیه من قول ، أو أسرفا علی فیه من فعل ، أو ضیعاه لی من حق ، أو قصرا بی عنه من واجب فقد وهبته لهما ، وجدت به علیهما ، و رغبت الیک فی وضع تبعته عنهما**

یعنی تبعه آن عمل نادرستی که یا ترک واجبی که من انجام دادم. این هم یک جور. یک جور دیگر اینکه اینها حالا رفع به خود عمل تعلق می گیرد. رفع یا وضع. مثل در تحف العقول دارد

**فإذا سلب من العبد حاسة من حواسه رفع العمل عنه بحاسته**

صحبت سر این هست که خداوند هر کسی را که به یک جوارحی را از او سلب کند، چشمش را بگیرد، عملی که به وسیله چشم انجام می شود تکلیف هایی که به وسیله چشم انجام می شود از او برداشته می شود.

**فإذا سلب من العبد حاسة من حواسه رفع العمل عنه بحاسته**

بعد آیه قرآن در مورد معذوریت اعمی و اینها را ذکر می کند و بعد می گوید که

**فقد رفع عن کل من کان بهذه الصفة الجهاد وجمیع الأعمال التی لا یقوم بها**

یعنی اعمالی که این شخص لا یقوم بها یعنی شخص نمی تواند لا یقدر علی القیام بها. خب این هم یک جور هست که در مورد عمل ذکر شده است.

شاگرد: در بحار الا بها است.

استاد: الا بها باید باشد.

یعنی اعمالی که آن حاسه نیاز دارد به آن حاسه. یعنی به آن حاسه که آن ها را تکالیفش را از آنها برداشته است. خب این هم یک جور دیگر. یک جور دیگر هست آن هم در واقع عمل هست ولی آن مفعول عن آن که بعد از عن قرار می گیرد مکلف به آن عمل نیست مورد آن عمل هست. در خصال یک روایت مفصلی هست در خصال جلد 1 صفحه 57.

**العله التی من أجلها رفع الله عز و جل الذبح عن اسماعیل**

از این ممکن است این ذبح تکوینی باشد. ذبح تکوینی باشد یعنی خداوند ذبح را از اسماعیل شاید هم تکوینی باشد نه تشریعی. یعنی وظیفه ذبحی که درباره حضرت اسماعیل بود فکر می کنم نباشد. این. ذبح تکوینی یعنی آن ذبحی که متوجه او شده بود آن را از او ساقط کرد. آن شبیه همان رفع علت رفع جزام آن رفع های تکلیفی که تعریف می کردیم آنها هست. حالا یک عبارت دیگر قد رفع عن الاموات، حالا این یک سری چیزهای دیگر هست می گوید

**و جعل للذی لا یقدر علی الماء التیمم مسح الوجه و الیدین و رفع عنه مسح الرأس و الرجلین**

این یعنی آن عمل را ایجابش را از او برداشته است. این هم یک تعبیر. در فقه الرضا هم یک تعبیر دارد

فرض الصلوه اربعه رکعات. کجعل للمسافر رکعتین. و وضع عنه الرکعتین.

ببینید من در این مثال هایی که دیدم یکی رفع به معنای رفع عمل به کار رفته است که این مثال ها را که ملاحظه فرمودید. رفع تکوینی که هیچی. رفع تشریعی رفعی که مربوط به اموال هست دو شکل است. یکی رفع عمل از مکلف یعنی ایجاب آن عمل از مکلف برداشته شده است. همچین وضع هم وضع ایجاب، ایجاب عمل از مکلف که برداشته شده است وضع به کار برده شده است. البته ببینید متعلق رفع و وضع عمل است. ولی معنای رفع و وضع این هست که این را واجب نکرده است. یک جور هم این هست که مؤاخذه نمی کند. حالا یا به اعتبار اینکه متعلقش خود مؤاخذه یک چیزی شبیه مؤاخذه متعلق هست که آن تبعه ای که عرض کردم یا نه رفع خود عمل هست. حالا این یک تعبیری هست در فقیه وارد شده است

**سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِیِّ یَسْرِقُ قَالَ إِنْ کَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عَنْهُ**

اینجا که از آن رفع می شود. چه رفع می شود؟ آیا، ببینید رفع عنه نکته بحث را توجه بفرمایید که این چیزی که می خواهم بگویم، میخواهم بگویم که مفادش روشن است و این یعنی این که مؤاخذه نمی شود و حد بر او جاری نمی شود و امثال اینها. ولی عرض من این هست که آن که اینجا مفعول هست خود حد را می خواهد بگوید رفع شده است از او یا آن عمل از او رفع شده است و وقتی عمل رفع شده است معنایش این است که مؤاخذه نمی شود یعنی سرقتی که انجام داده است این سرقت پاگیرش نیست. یعنی سرقت برایش

سوال: ادامه اش ....

پاسخ: در اینکه مراد نهایی چیست روشن است ولی مراد استعمالی مراد مباشری چیست. اینجا ظاهرا نائب فاعل رفع عنه اینجا آن ضمیری هست که در هم مستتر است. و دو جور می توانیم اینجا عبارت را معنا کنیم. **سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِیِّ یَسْرِقُ قَالَ إِنْ کَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ** آن سرقت **عَنْهُ** . ضمیر در رفع مستتر بگیریم. و آن را بزنیم به سرقت

یعنی آن سرقت از این شخص رفع می شود. این یک جور. یک جور دیگر این نائب فاعل آن ضمیر ـه بگیریم. ضمیر ـه ای که در عنه هست. آنوقت رفع از او یا به اعتبار اینکه سرقت از او رفع می شود یا به اعتبار اینکه خود حد سرقت رفع می شود آن وقت که مفعول اولش چیست آن را دیگر باید چیز کرد. خیلی دیگر حالم خیلی مساعد نیست باشد بقیه بحث برای فردا انشاءالله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد